

فصلنامه پژوهش های حقوقی قانون یار

License Number: 80025

Article Cod: W5067515

ISSN-E: 6452-2588

نقش عمومات در اثبات ولایت فقیه

(تاریخ دریافت ۱۴۰۴/۰۷/۱۱ تاریخ تصویب ۱۴۰۴/۰۹/۲۲)

حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید حسن عابدیان کلخوران^۱

محمد حسن پور موسوی

چکیده

در دانش اصول فقه، «عمومات» یکی از مهم ترین ابزارهای استنباط حکم شرعی به شمار می آید و در حوزه فقه سیاسی نیز نقش تعیین کننده ای در سامان دهی استدلال ها دارد. مسئله ولایت فقیه، به عنوان یکی از مباحث کانونی فقه سیاسی امامیه، همواره محل گفت و گو درباره قلمرو، مبنا و شیوه اثبات بوده است. بخشی از این گفت و گو به نحوه بهره گیری از «ادله عام» مربوط می شود؛ یعنی آیاتی، روایاتی و قواعدی که به نحو کلی و فراگیر، ناظر به ضرورت حکومت، اقامه قسط، اجرای حدود، حفظ نظام و صیانت از مصالح عمومی اند و سپس در فرآیند اجتهاد، بر مصادیق خاص تطبیق می شوند. این مقاله می کوشد نشان دهد عمومات، اگر چه غالباً به تنهایی جایگزین ادله خاص نصب یا نیابت معرفی نمی شوند، اما در کنار سایر ادله، در سه سطح نقش آفرینی می کنند: سطح تأسیس ضرورت، سطح تعیین کارکردها و اختیارات، و سطح تعیین معیارهای مشروعیت و الزام اجتماعی. در این مسیر با تحلیل اصولی و فقهی، سازوکارهای دلالتی عمومات، نسبت آن با ادله خاص، و حدود کاربری آن در اثبات ولایت فقیه بررسی می شود. مقاله در پایان به جمع بندی انتقادی و ارائه نتایج می پردازد.

واژگان کلیدی: عمومات، اطلاقات، ولایت فقیه، فقه سیاسی، اصول فقه، نصب عام، نیابت

عامه، حجیت ظهور

^۱ نویسنده مسئول



مقدمه

اندیشه سیاسی شیعه امامیه در مسیر تاریخی خود، همواره با پرسش‌های بنیادینی درباره نسبت شریعت و سیاست، حدود دخالت دین در اداره جامعه، و سازوکار تحقق احکام اجتماعی روبه‌رو بوده است. یکی از برجسته‌ترین پاسخ‌های امامیه به این پرسش‌ها، نظریه ولایت فقیه است؛ نظریه‌ای که در ساحت‌های گوناگون از فتوا و قضا تا اجرا و سیاست‌گذاری امتداد یافته و در دوره‌های مختلف، با قرائت‌های متفاوت صورت‌بندی شده است. در کنار بحث‌های کلامی درباره امامت، فقه سیاسی امامیه تلاش کرده است با ابزارهای اصولی و قواعد استنباطی، نسبت میان «منبع» و «نهاد» را روشن کند: آیا می‌توان از متون دینی، نوعی ولایت و صلاحیت سیاسی برای فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت استنباط کرد؟ اگر آری، این استنباط در چه سطحی و با چه گستره‌ای موجه است؟ در این میان، عمومات و اطلاقات نقشی دوگانه دارند. از یک سو، عمومات می‌توانند ضرورت سامان سیاسی و اجرای احکام اجتماعی را اثبات کنند و به مثابه شالوده‌ای برای نفی تعطیل شریعت در حوزه اجتماع عمل نمایند. از سوی دیگر، پرسش این است که آیا همین عمومات، به طور مستقیم و بی‌واسطه، متکفل اثبات «ولایت» برای فقیه نیز هستند یا صرفاً زمینه و بستر عقلایی و شرعی را فراهم می‌کنند تا ادله خاص یا قواعد تکمیلی، حلقه نهایی استدلال را بسازند. همچنین باید روشن شود که اگر عمومات در اثبات اصل ولایت یا در تعیین قلمرو اختیارات به کار می‌آیند، چه ضوابط اصولی برای جلوگیری از توسعه‌گرایی بی‌ضابطه یا تقلیل‌گرایی افراطی لازم است. اهمیت این بحث از آن جهت است که در مناقشات معاصر پیرامون ولایت فقیه، گاه بر ادله خاص مانند مقبوله عمر بن حنظله، توقیع اسحاق بن یعقوب یا روایات ارجاع به فقها تمرکز می‌شود و گاه بر ادله عام مانند آیات امر به قسط، لزوم اطاعت از اولی الامر، وجوب اقامه حدود، یا قواعدی چون



«حفظ نظام». مقاله حاضر می‌کوشد با رویکردی اصولی، کارکرد عمومات را در این منظومه روشن کند و نشان دهد که جایگاه عمومات نه حذف‌شدنی است و نه قابل مطلق‌سازی؛ بلکه در چارچوبی روشمند، نقش مکمل و در مواردی نقش تقویتی و تعیین‌کننده دارد.

بخش اول: چارچوب مفهومی عمومات در اصول فقه

بند اول: تعریف عموم و تمایز آن از اطلاق

در اصول فقه، عموم معمولاً به شمول لفظ نسبت به همه افراد یک طبیعت یا عنوان اشاره دارد، مانند الفاظی که دلالت بر فراگیری دارند. اطلاق نیز ناظر به رها بودن کلام از قید است، به گونه‌ای که طبیعت موضوع یا حکم بدون محدودیت خاصی فهم می‌شود. تمایز این دو در مقام استنباط بسیار مهم است؛ زیرا عموم غالباً با ابزارهایی مانند تخصیص مواجه می‌شود و اطلاق با تقيید. در بحث ولایت فقیه، بسیاری از ادله‌ای که به «عمومات» مشهور می‌شوند، در واقع از سنخ اطلاق‌اند، مانند اطلاق لزوم اقامه قسط یا اطلاق ضرورت اجرای احکام. دقت در این تمایز کمک می‌کند تا ادله به صورت روشمند طبقه‌بندی شوند و از جابه‌جایی ناصحیح قواعد جلوگیری شود.

بند دوم: حجیت ظهور عمومات و شرط‌های آن

حجیت ظهور، ستون فقرات استنباط اصولی است. عموم هنگامی حجت است که ظهور عرفی آن محفوظ باشد و قرینه‌ای معتبر بر خلاف وجود نداشته باشد. در حوزه فقه سیاسی، به دلیل حساسیت موضوع و تعدد قرائن تاریخی و روایی، باید نسبت به قرائن منفصل نیز حساس بود. برای نمونه، اگر دلیلی عام بر «لزوم اجرای احکام اجتماعی» وجود داشته باشد، اما از سوی



دیگر ادله‌ای خاص یا قواعدی روشن، قلمرو اجرای مستقیم را محدود کند، نمی‌توان از عموم به نتیجه‌ای فراتر از ظرفیت آن رسید. در نتیجه، حجیت عموم در این بحث، نیازمند ارزیابی دائمی نسبت آن با سایر ادله است.

بند سوم: تخصیص و تقیید و نسبت آن با ساخت نظریه سیاسی

تخصیص و تقیید نشان می‌دهد که شریعت غالباً با گزاره‌های کلی آغاز می‌کند اما در مواردی با قیود و تخصیص‌ها، قلمرو اجرا را معین می‌سازد. در نظریه سیاسی، اگر کسی عمومات را بی‌توجه به امکان تخصیص و تقیید به کار گیرد، به سادگی به نتایجی می‌رسد که ممکن است با روح کلی فقه یا با ادله دیگر ناسازگار شود. از سوی دیگر، اگر کسی به بهانه احتمال تخصیص، عمومات را بی‌اثر کند، قواعد کلان شریعت را از عرصه حکمرانی حذف کرده است. بنابراین هنر اجتهاد سیاسی در این است که با حفظ حجیت عمومات، آن‌ها را در شبکه ادله قرار دهد و حد و مرزشان را مشخص کند.

بند چهارم: عمومات در حوزه احکام اجتماعی و تفاوت آن با احکام فردی

عموماتی که به حوزه اجتماع مربوط‌اند معمولاً با مصالح عمومی، نظم اجتماعی، امنیت، عدالت، و جلوگیری از فساد گره خورده‌اند. در احکام فردی، اجرای حکم غالباً متوقف بر اراده مکلف است و دولت تنها نقش حمایتی دارد، اما در احکام اجتماعی، تحقق حکم بدون سازوکار اجرایی ممکن نیست. همین نکته سبب می‌شود که عمومات اجتماعی در فقه سیاسی، بیشتر از سایر حوزه‌ها در معرض استناد قرار گیرند. با این حال، گذار از «لزوم تحقق حکم» به



«اثبات ولایت برای فقیه» نیازمند حلقه های استدلالی بیشتری است که در بخش های بعد روشن می شود.

بخش دوم: صورت بندی ادله ولایت فقیه و جایگاه عمومات در آن

بند اول: طبقه بندی ادله از منظر دلالت

می توان ادله ولایت فقیه را به سه دسته تقسیم کرد.

۱. دسته نخست ادله خاص روایی که به رجوع مردم به فقها، حاکمیت آنان در قضا، یا نیابت در عصر غیبت اشاره دارد.

۲. دسته دوم ادله عام شرعی که از ضرورت اقامه عدالت، اجرای احکام اجتماعی، امر به معروف و نهی از منکر در ساحت عمومی، و نفی تعطیل شریعت سخن می گوید.

۳. دسته سوم ادله عقلایی و قواعد فقهی مانند لزوم حفظ نظام و دفع اختلال، قاعده نفی سبیل، و ضرورت جلوگیری از هرج و مرج.

عمومات عمدتاً در دسته دوم و بخشی در دسته سوم قرار می گیرند، اما اثرشان در اتصال به دسته نخست آشکار می شود.

بند دوم: کارکرد عمومات در اثبات ضرورت حکومت دینی

یکی از بنیادی ترین نقش های عمومات این است که «ضرورت ساختار حکمرانی» را در جامعه دینی برجسته می کند. هنگامی که متون دینی بر اقامه قسط، جلوگیری از فساد، حفظ حقوق عمومی، و اجرای احکام اجتماعی تأکید می کنند، به نحو ضمنی بر وجود نهادی که بتواند این



اهداف را محقق سازد دلالت دارند. این دلالت معمولاً از نوع دلالت التزامی عرفی است: تحقق اهداف کلان بدون ابزارهای اجرایی و بدون قدرت عمومی امکان‌پذیر نیست. بنابراین عمومات در این سطح، نه به شخص خاص بلکه به اصل ضرورت نظام سیاسی و وجود متولی اجرا اشاره می‌کنند.

بند سوم: تمایز میان اثبات «لزوم حاکم» و اثبات «ولایت فقیه

نقطه حساس بحث دقیقاً همین جاست. از اینکه دین تحقق عدالت و اجرای احکام را می‌خواهد، نتیجه می‌گیریم که جامعه دینی نیازمند متولی قدرت و اداره است. اما اینکه آن متولی چه کسی است و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد، نیازمند دلیل تکمیلی است. در این مرحله، عمومات می‌توانند معیارهایی ارائه کنند، مانند عدالت، علم، امانت‌داری، و پایبندی به شریعت. سپس فقه سیاسی استدلال می‌کند که در عصر غیبت، فقیه جامع‌الشرایط نزدیک‌ترین گزینه به معیارهای شرعی است و می‌تواند عهده‌دار این مسئولیت گردد. در اینجا عمومات نقش «معیارساز» و «راهنما» دارند، نه لزوماً نقش «منصب‌ساز» به معنای نصب مستقیم.

بند چهارم: عمومات به مثابه زمینه‌ساز نصب عام

در برخی صورت‌بندی‌ها، از ترکیب عمومات با ادله خاص، به مفهوم «نصب عام» می‌رسند. یعنی شارع، به صورت کلی و فراگیر، فقهای جامع‌الشرایط را برای تصدی امور عمومی معرفی کرده است، نه اینکه شخص معینی را نصب کند. در چنین مدلی، عمومات می‌توانند نشان دهند که منصب حکومت از منظر شریعت قابل تعطیل نیست و سپس ادله خاص، مصداق متولی را مشخص می‌کند. بنابراین نقش عمومات در این مدل، شبیه نقش پی است: بدون آن، ساختمان



دلیل ممکن است از حیث هدف و کارکرد تهی شود، و با آن، ادله خاص در جایگاه طبیعی خود قرار می گیرند.

بخش سوم: سازوکارهای استدلال با عمومات در اثبات ولایت فقیه

بند اول: دلالت التزامی عمومات بر نیاز به ولایت و مدیریت

عموماتی که به وظایف اجتماعی دین می پردازند، غالباً به صورت مستقیم از «ولایت فقیه» نام نمی برند. اما از نظر عرف عقلایی، وقتی شارع تکلیف به تحقق اهدافی می کند که بدون قدرت و مدیریت جمعی ناممکن است، لازمه آن ایجاد سازوکار ولایی است. این استدلال، به ویژه درباره احکام کیفری، امنیت عمومی، قضاوت، تنظیم روابط اقتصادی، و دفاع از جامعه دینی برجسته تر می شود. در این سطح، عموم دلیل بر «اصل ولایت» به معنای ضرورت وجود قدرت مشروع برای اداره جامعه است، نه بر شخص ولی.

بند دوم: استدلال از طریق قاعده حفظ نظام و نسبت آن با عمومات

قاعده حفظ نظام در بسیاری از تقریرهای فقهی، نقشی محوری دارد. مضمون این قاعده آن است که اختلال نظام اجتماعی و سیاسی، موجب فساد گسترده و نقض مصالح عالیه می شود و شارع به چنین اختلالی راضی نیست. این قاعده از یک سو ریشه در حکم عقل عملی دارد و از سوی دیگر با عمومات شرعی سازگار و تقویت می شود. هنگامی که عمومات بر دفع فساد و تحقق عدالت و صیانت از جامعه دلالت می کنند، قاعده حفظ نظام به صورت یک پل استدلالی عمل می کند و نشان می دهد که ترک تأسیس یا ترک حمایت از نهاد ولایت، به



نتایج می‌انجامد که شریعت آن را نمی‌پذیرد. در نتیجه، عمومات در کنار حفظ نظام، قدرت اقناعی استدلال را افزایش می‌دهند.

بند سوم: استدلال از طریق تعطیل‌ناپذیری احکام اجتماعی

یکی از استدلال‌های مشهور در فقه سیاسی این است که بسیاری از احکام اسلام اجتماعی‌اند و برای اجرا نیازمند اقتدار عمومی‌اند. اگر در عصر غیبت هیچ ولایت و مدیریتی مشروع نباشد، لازمه اش تعطیل گسترده این احکام است. از آنجا که عمومات بر استمرار شریعت و بر ضرورت تحقق عدالت اجتماعی دلالت دارند، نتیجه گرفته می‌شود که شریعت، سازوکاری برای اجرای این احکام پیش‌بینی کرده است. سپس بحث به این سمت می‌رود که فقیه به دلیل علم به شریعت و عدالت و کارآمدی در تشخیص حکم، مناسب‌ترین متولی اجرای این احکام است. در اینجا، عمومات نقش «نفی تعطیل» و «تأسیس ضرورت» دارند.

بند چهارم: استدلال معیارمحور و استخراج شرایط ولی از عمومات

حتی اگر کسی ادله خاص را در تعیین متولی کافی بداند، باز عمومات می‌توانند برای تعیین شرایط و حدود اختیارات به کار روند. برای مثال، اگر یکی از اهداف کلان شریعت اقامه قسط و جلوگیری از ظلم باشد، هرگونه ولایت و حکمرانی باید به گونه‌ای طراحی شود که ابزار ظلم و استبداد نشود. بنابراین از عمومات می‌توان معیارهایی برای مشروعیت کارکردی استخراج کرد: عدالت، رعایت حقوق، مشورت، رعایت مصالح عمومی، و پاسخ‌گویی. این معیارها به صورت مستقیم اثبات‌کننده اصل ولایت نیستند، اما در تعیین کیفیت ولایت نقشی



تعیین کننده دارند و در مقام تعارض یا تراحم، می توانند محدود کننده دامنه تصمیمات ولایی باشند.

بخش چهارم: حدود و قیود کاربست عمومات در اثبات ولایت فقیه

بند اول: خطر توسعه گرایی با تکیه بر عمومات

یکی از آسیب های رایج در استدلال های سیاسی این است که عمومات به گونه ای تفسیر شوند که هر تصمیم حکومتی را تحت عنوان «مصلحت» یا «حفظ نظام» توجیه کنند. اگر عمومات بدون ضابطه، به منزله چک سفید تلقی شود، نتیجه آن از منظر اصولی قابل دفاع نیست؛ زیرا حجیت ظهور، محدود به معنای عرفی است و نمی توان از عموم «دفع فساد» به هر نوع محدودیت یا الزام اجتماعی رسید، مگر آنکه رابطه روشن و قابل دفاعی با مصداق فساد برقرار شود. بنابراین لازم است میان «ملاک» و «مصادق» تفکیک شود و از ادعای ملاک های کلی، نتیجه های نامحدود استخراج نگردد.

بند دوم: ضرورت توجه به قرائن و عرف زمان صدور

عمومات قرآنی و روایی در فضای معنایی خاصی صادر شده اند و فهم آنها نیازمند توجه به عرف زبانی و قرائن تاریخی است. در عین حال، بسیاری از مفاهیم کلان مانند عدالت و قسط، ظرفیت تطبیق در زمان های مختلف را دارند. چالش این است که از یک سو نباید عمومات را در قالب های تاریخی منجمد کرد، و از سوی دیگر نباید به نام تطبیق، معنای متن را از عرف دور ساخت. روش اصولی اقتضا می کند که معنای متن در عرف ثابت بماند و تطبیق بر مصادیق جدید با ابزارهای معتبر مانند تنقیح مناط، الغای خصوصیت یا تشخیص موضوع انجام شود.



بند سوم: تمایز میان ولایت شرعی و مدیریت عرفی

در بحث ولایت فقیه، گاه خلطی رخ می‌دهد میان «ولایت شرعی» که نوعی حجیت و الزام شرعی می‌آورد، و «مدیریت عرفی» که صرفاً سازوکاری عقلایی برای اداره جامعه است. عمومات می‌توانند ضرورت مدیریت را اثبات کنند، اما اینکه این مدیریت چه زمانی عنوان ولایت شرعی می‌گیرد، نیازمند دلیل بر جعل حجیت و الزام است. این تفکیک، از منظر اصولی بسیار مهم است؛ زیرا بسیاری از عمومات در حد توصیه‌های کلان اخلاقی و اجتماعی‌اند و اگر بدون دلیل به جعل ولایت تفسیر شوند، از چارچوب دلالت عرفی خارج خواهند شد.

بند چهارم: نسبت عمومات با ادله خاص و نقش جمع عرفی

در منظومه ادله، عمومات و ادله خاص باید با «جمع عرفی» کنار هم قرار گیرند. اگر ادله خاص دلالت بر نوعی نیابت یا ارجاع دارد، عمومات می‌تواند قلمرو آن را تبیین یا تقویت کند، اما نباید به گونه‌ای به کار رود که ادله خاص را بی‌اثر سازد یا معنای آن‌ها را دگرگون کند. همچنین اگر ادله خاص، قلمرو خاصی را نشان دهد، عمومات نمی‌تواند بدون توجیه اصولی، آن را توسعه دهد مگر با اثبات ملاک یا قرینه معتبر. نتیجه این است که عمومات ابزار مهمی است، اما نه مستقل از شبکه ادله و نه حاکم مطلق بر همه آن‌ها.

بخش پنجم: عمومات در تعیین قلمرو اختیارات ولی فقیه

بند اول: عمومات ناظر به مصالح عمومی و اختیارات حکومتی

یکی از کاربردهای جدی عمومات، تعیین جهت‌گیری اختیارات حکومت است. در حوزه‌هایی مانند امنیت، اقتصاد عمومی، سیاست اجتماعی، و تنظیم روابط، عموماتی چون لزوم دفع فساد،



رعایت عدالت، امانت داری در امور عمومی، و پاسداری از حقوق مردم می تواند مبنای قواعد سیاست گذاری قرار گیرد. این عمومات در حقیقت «چارچوب هنجاری» می سازند و به تصمیم های حکومتی جهت می دهند. در این سطح، بحث اصلی بر سر این نیست که آیا ولی فقیه اصل ولایت دارد یا نه، بلکه بر سر این است که اگر ولایت پذیرفته شد، در چه محدوده ای می تواند تصمیم الزام آور بگیرد و چه محدودیت های شرعی و اخلاقی دارد.

بند دوم: عمومات و مسئله تزام و اولویت بندی

در حکومت، تزام مصالح و مفساد امری رایج است. عمومات در کنار قواعد تزام و اهم و مهم، نقش مهمی در اولویت بندی دارند. برای مثال، اگر حفظ جان مردم با برخی محدودیت های موقت اقتصادی تزام پیدا کند، فقیه حاکم باید با معیارهای شرعی و عقلایی تصمیم بگیرد. عموماتی که بر حفظ نفس، دفع ضرر، عدالت اجتماعی و رفع حرج دلالت دارند، می توانند مبنای ترجیح یک سیاست بر سیاست دیگر شوند. اینجا عمومات به مثابه «موازن سنجش» عمل می کند، نه صرفاً متنی برای نقل.

بند سوم: عمومات و الزام اجتماعی و نسبت آن با رضایت عمومی

یکی از پرسش های معاصر این است که الزام سیاسی چگونه توجیه می شود. در فقه سیاسی امامیه، الزام می تواند از جعل شرعی ناشی شود، اما در سطح اجتماعی، پذیرش عمومی و کارآمدی نیز در تحقق خارجی نقش دارد. عموماتی که بر مشورت، عدالت، وفای به عهد، و رعایت حقوق تأکید می کنند، می توانند نشان دهند که سازوکار ولایت، اگر بخواهد مطابق مقاصد شریعت باشد، باید با عقلانیت جمعی و رضایت نسبی جامعه همراه گردد. این نتیجه به



معنای نفی جعل شرعی نیست، بلکه به معنای آن است که عموماً، معیارهایی برای شیوه اعمال ولایت ارائه می‌کنند و میان مشروعیت هنجاری و مقبولیت اجتماعی پیوند برقرار می‌سازند.

بند چهارم: عموماً و تحدید قدرت در برابر امکان استبداد

اگر عموماً ناظر به عدالت و نفی ظلم جدی گرفته شود، نتیجه آن تحدید قدرت است. یعنی ولی فقیه، حتی اگر از منظر فقهی دارای ولایت باشد، حق ندارد به نحو خودسرانه تصمیم بگیرد یا حقوق مردم را نادیده بگیرد. عموماًی که بر قسط و نفی طغیان دلالت دارند، به صورت هنجاری به ایجاد نهادهای نظارتی، شفافیت، و پاسخ‌گویی گرایش دارند. این نکته از منظر اصولی مهم است، زیرا نشان می‌دهد عموماً تنها ابزار توسعه اختیارات نیست، بلکه ابزار مهار و تنظیم نیز هست.

بخش ششم: ارزیابی انتقادی و جمع‌بندی نظری

بند اول: نقاط قوت استناد به عموماً

نخست اینکه عموماً ظرفیت نظام‌سازی دارد و اجازه می‌دهد فقه سیاسی از مجموعه‌ای پراکنده از روایات، به یک منظومه منسجم برسد. دوم اینکه عموماً پیوند میان اخلاق اجتماعی و سیاست را حفظ می‌کند و مانع تقلیل دین به احکام فردی می‌شود. سوم اینکه عموماً امکان پاسخ‌گویی به مسائل نوپدید را افزایش می‌دهد، زیرا بسیاری از موضوعات جدید با نص خاص مواجه نیستند، اما با معیارهای کلان شریعت قابل ارزیابی‌اند.



بند دوم: محدودیت ها و مخاطرات

مهم ترین محدودیت، خطر تفسیر موسع و غیردقیق است. اگر عموماً بدون ضابطه به عنوان مجوز هرگونه تصمیم حکومتی تلقی شود، هم حجیت اصولی آسیب می بیند و هم اعتماد اجتماعی کاهش می یابد. همچنین عموماً به خودی خود معمولاً تعیین کننده مصداق متولی نیست و اگر این نکته نادیده گرفته شود، ممکن است استدلال از مرحله «لزوم حکومت» به مرحله «ولایت فقیه» جهشی و غیرمستدل پیدا کند. در نهایت، عموماً باید در کنار ادله خاص و قواعد عقلایی و تاریخ فقهی بررسی شود تا نتیجه ای متوازن به دست آید.

نتیجه گیری

این مقاله نشان داد که عموماً در استدلال ولایت فقیه، کارکردی چندلایه دارد. در لایه نخست، عموماً با تأکید بر اهداف اجتماعی دین، ضرورت وجود نظم سیاسی و مدیریتی را اثبات می کند و راه هر نظریه ای را که به تعطیل شریعت در عرصه اجتماع بینجامد، دشوار می سازد. در لایه دوم، عموماً معیارهای هنجاری لازم برای متولی قدرت را عرضه می کند و به صورت غیرمستقیم، انتخاب فقیه جامع الشرایط را به عنوان مناسب ترین گزینه در عصر غیبت تقویت می کند، هرچند تعیین متولی غالباً به ادله خاص و بحث نیابت نیازمند است. در لایه سوم، عموماً به عنوان ابزار تنظیم و تحدید قدرت عمل می کند و با برجسته سازی عدالت، نفی ظلم، حفظ حقوق عمومی و رعایت مصالح، اجازه نمی دهد ولایت به سلطه بی قید تبدیل شود. در نهایت، می توان گفت نقش عموماً در اثبات ولایت فقیه، نه در ادعای نصب صریح، بلکه در ساختن منطق کلان شریعت برای سیاست و در تکمیل حلقه های استدلالی است. هر قرائتی که بخواهد از عموماً استفاده کند، باید قواعد اصولی را رعایت نماید،



تفکیک میان ضرورت حکومت و تعیین متولی را حفظ کند، و از طریق جمع عرفی با ادله خاص، نتیجه‌ای متوازن و قابل دفاع ارائه دهد.



منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

۱. احمدی، محمد. «جایگاه قاعده حفظ نظام در فقه سیاسی امامیه». فصلنامه فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال دوازدهم، شماره دو، ۱۳۹۸، صفحات ۷۵ تا ۱۰۴.
۲. آشتیانی، مرتضی. اصول الفقه. قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ قمری.
۳. امامی خمینی، روح الله. البیع، جلد دوم. قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ قمری.
۴. امامی خمینی، روح الله. ولایت فقیه حکومت اسلامی. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سی ام، ۱۳۹۸.
۵. انصاری، مرتضی. فرائد الاصول. قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ جدید، ۱۴۱۵ قمری.
۶. بجنوردی، سیدمحمد. القواعد الفقهیه، جلد یک و دو. قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۴۱۹ قمری.
۷. جوادی آملی، عبدالله. ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت. قم، نشر اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۹۱.
۸. حائری یزدی، عبدالکریم. درر الفوائد. قم، کنگره بزرگداشت شیخ عبدالکریم حائری، چاپ اول، ۱۴۰۸ قمری.
۹. سبحانی، جعفر. مبانی حکومت اسلامی. قم، مؤسسه امام صادق، چاپ سوم، ۱۳۸۲.



۱۰. سروش محلاتی، محسن. «تحلیل اصولی دلالت عمومات در فقه سیاسی». فصلنامه پژوهش‌های فقهی، سال نهم، شماره یک، ۱۴۰۰، صفحات ۱۱ تا ۴۶.
۱۱. صدر، سیدمحمدباقر. دروس فی علم الاصول، حلقات. قم، مرکز الأبحاث والدراسات، چاپ مکرر، ۱۴۱۷ قمری.
۱۲. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم. العروة الوثقی. قم، دارالعلم، چاپ جدید، ۱۴۱۳ قمری.
۱۳. فاضل لنکرانی، محمد. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة، جلد اول. قم، مرکز فقهی ائمه اطهار، چاپ اول، ۱۴۲۲ قمری.
۱۴. محقق کرکی، علی بن حسین. جامع المقاصد فی شرح القواعد، جلد دوازدهم. قم، مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ قمری.
۱۵. منتظری، حسینعلی. دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامية، جلد یک. قم، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۸ قمری.
۱۶. نائینی، محمدحسین. تنبیه الامة و تنزیه الملة. تهران، نشر نی، تصحیح و مقدمه، چاپ هفتم، ۱۳۹۷.

(ب) منابع انگلیسی

۱. Algar, Hamid. *Islam and Revolution: Writings and Declarations of Imam Khomeini*. Berkeley, Mizan Press, ۱۹۸۱.
۲. Arjomand, Said Amir. *The Shadow of God and the Hidden Imam: Religion, Political Order, and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to ۱۸۹۰*. Chicago, University of Chicago Press, ۱۹۸۴.



۳. Calder, Norman. "Accommodation and Revolution in Imami Shi'i Jurisprudence: Khumayni and the Classical Tradition." In: *Shi'ism, Resistance, and Revolution*, edited by Martin Kramer, Boulder, Westview Press, ۱۹۸۷, pp. ۱۴۱-۱۵۸.
۴. Gleave, Robert. *Scripturalist Islam: The History and Doctrines of the Akhbari Shi'i School*. Leiden, Brill, ۲۰۰۷.
۵. Keddie, Nikki R. *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*. New Haven, Yale University Press, ۲۰۰۳.
۶. Mavani, Hamid. *Religious Authority and Political Thought in Twelver Shi'ism: From Ali to Post-Khomeini*. London, Routledge, ۲۰۱۳.
۷. Momen, Moojan. *An Introduction to Shi'i Islam: The History and Doctrines of Twelver Shi'ism*. New Haven, Yale University Press, ۱۹۸۵.
۸. Sachedina, Abdulaziz. *The Just Ruler in Shi'ite Islam: The Comprehensive Authority of the Jurist in Imamite Jurisprudence*. New York, Oxford University Press, ۱۹۸۸.
۹. Zubaida, Sami. *Law and Power in the Islamic World*. London, I.B. Tauris, ۲۰۰۳.
۱۰. Enayat, Hamid. *Modern Islamic Political Thought*. Austin, University of Texas Press, ۱۹۸۲.